

نمایش در ایران

از بهرام بیضائی



نتیجه : از مدارکی که در مورد نمایش‌های پیش از اسلامی ایران بدست داریم، میشود نتایج زیر را باختصار بشماریم:

- جام گیتی‌نمای و آئینه اسکندر که برخی معتقدند دارای خواصی برای نمایش‌های نوری بوده‌اند، چنین خاصیت‌هایی را نداشته‌اند.

- ماجرای زاری برمرگ سیاوش که ترشخی در قرن چهارم هجری از آن خبر داده، و نقش‌های دیواری مربوط به دوازده تا سیزده قرن قبل از او بدست آمده ظاهراً نمایشی شبیه تعزیه بوده است.

- در ایران بهر حال برخی گرایش‌های نمایشی، یا تظاهرات نمایشی به ضمیمه جشنها وجود داشته است، بی آنکه ادعای نمایش بودن را داشته باشد. و اصولاً بنظر میرسد که زیباشناسی رسمی کشور چیزی را به عنوان نمایش - یا هنر نمایش - نمی‌شناخته است، یا اصولاً افراد ایرانی به نمایش‌های تحت نظم و قاعده درآمده، که در آن تنها بعنوان تماشاگر شرکت کنند

علاقه‌ای نداشته‌اند، و مایل بودند که خود نقشی هر چند کوچک در اجرا و برگزاری بازی داشته باشند (رجوع به مبحث جشن‌ها شود).

- دسته‌ای که سورنا درسلوکیه برای تمسخر کراسوس براه انداخت برای ما واقعه مهمی است. چون این دسته که باروحیه گفته شده در فوق هم-آهنگی داشت، مورد پذیرش ایرانیان واقع شد، و ظاهراً ایشان سالهای بعد هم چنین مراسمی را (که مردی به‌خبری بنشیند و خود را برای بهتر مسخره شدن بزشت‌ترین شکل آرایش کند، و اداهای خنده‌آور در آورد، و مردم بر او بخندند، و آزارش کنند تا بیشتر بخندند) براه انداختند. بعدها که علت اصلی این بازی از یادها رفت، اجرا کنندگان بازی برای آن علتی جستند و سبب آنرا مصادف بودنش با تغییر فصل دانستند، و اگر هم اختلافی بین هنگام اجرای این بازی و تغییر فصل وجود داشت، کم‌کم آنرا از میان برداشتند، و آن‌دو را تطبیق دادند. و این جشن بر نشستن کوسه بود که دیدیم تا قرن پنجم هجری ادامه داشت، و از قرن ششم بنام بازی میرنوروزی یا سلطان نوروزی خوانده شد، و ادامه داشت و داشت تا بیست و یاسی سال پیش.

- اگر ایرانیان نمایش‌های سیستماتیک نظیر نمایش‌های یونانی رغبتی داشتند، بواسطه آشنائی مختصری که در عصر ارد اول با آن پیدا کردند، میتوانند آنرا اخذ کنند. ولی همچنانکه گفتیم ظاهراً ایرانیان نمایش‌های تحت نظم و قاعده درآمده، که در آن تنها تماشاگر باشند - اعتنائی نداشته‌اند، و اگر هم برای مدت کمی نمایش‌های یونانی در ایران رایج بوده، متأسفانه ساسانیان آثار آنرا از میان بردند. و بهر حال مدرکی قطعی در این مورد بدست نداریم.

- شکل‌های دیگر نمایشی، مانند خیمه شب بازی (باحتمال از دوره بهرام گور)، و نقالی (بیقین در تمامی دوره پیش از اسلام) و بازیهای دوره-گردان در ایران وجود داشته است، و اینها همه در فصلهای مربوط خواهد آمد.

نمایش در ایران اسلامی

میخواهیم وارد بحث ایران اسلامی شویم، و قسمت اصلی این بحث را

معرفی چهره های فردی نمایشی ایران خواهد گرفت . کشور ما - بیقین - بیشتر چهره های فردی نمایشی بوجود آورده است ، تا نمایش های دسته-جمعی . نقالان و معرکه گیران ، و حاجی فیروزها و غیره بهر حال بازیگر بوده اند. و ما تنها موقفی می توانیم نسبت به آنها بی اعتنا بمانیم که چشمان خود را به بندیم و نمایشهای ایرانی را با معیارهای (درست ناشناخته) غربی بسنجیم، بر اساس این معیارها نیمی ازارزشها و زمینه های نمایشی ایران را نادیده بگیریم، و ما چنین نمی کنیم.

اینک تصمیم بر اینست که این نمایشهارا از بسیط ترین و قدیمی ترین آنها شروع کنیم تا به پیچیده ترین و جدیدترین آنها برسیم. مبحث اول ما نقالی است که قدیم ترین شکل نمایشی جهان - و در نتیجه ایران - است.

نقالی

نقالی عبارتست از نقل يك واقعه، شعر، قصه و... با حرکات، حالات و بیان مناسب در برابر جمع . نقالی از آنجهت که قصد القاء اندیشه خاصی را - با توسل به استدلال - ندارد، و تکیه آن بیشتر بر احساسات تماشاگران است، نیز از آنرو که موضوع آن داستانها و قهرمانان بزرگ شده و غلو شده فوق طبیعی هستند - و یا قصد واقع بینی صرف را ندارد - با خطابه متفاوت است.

منظور از نقالی سرگرم کردن ، و برانگیختن احساسات و عواطف شنوندگان و بینندگان است ، بوسیله حکایت جذاب ، لطف بیان ، و تناسب حرکات نقال .

نقالی که يك شکل بیان و نمایش فردی و خاص است، چیزی نیست که بتوان قدمت آنرا تعیین کرد. در همه جای جهان واقعه خوانی کم و بیش وجود داشته است، و برخی آنرا در کنار سرودهای ستایش، قدیم ترین و ساده ترین شکل نمایشی و مقدمه پیدایش نمایش های چند نفری میدانند.

نقالی یا واقعه خوانی شاید پس از پیدایش و توسعه عنصر کلام پیدا شد و رشد یافت. معمولاً بهنگام بازگشت غروب، وابستگان به یک قبیله یا طایفه، گرداگرد آتشی - که آنرا برای بدست آوردن گرما، و یا ترساندن جانوران افروخته بودند - می نشستند و به آنچه پهلوان، یارئیس، یا جادوگر طایفه، در شرح جنگهایی که دیده است مردان کرده اند، و نزاع با حیوانات وحشی در شکار، و خاصه عوامل ظاهراً عجیب طبیعت میگفت، گوش میدادند. شرح اعمال قهرمانی و قهرمانان، و داستانهای افراد و کارهای ماوراء طبیعی باین ترتیب در چنین مجامعی به شنوندگان منتقل میشده است، و برخی از این شنوندگان بنوبه خود بعد ها چنین داستانهایی را در چنین مجامعی برای دیگران گفتند و برای حفظ یا کسب امتیاز، بر حرکات همراه با کلام افزودند، و به بزرگ کردن حوادث پرداختند، و طی زمان، هر کس از مایه و ذوق خود چیزی به ماجراهای شنیده افزود، و بدین سبب است که می بینیم

۱ - اینکه گفتیم کسب امتیاز بوسیله غلو در حرکات و داستان، فرضیه نیست، بلکه به اثبات میرسد. مردان می گفتند: ما دور او را می گیریم، او برای ما داستانهای بهتری خواهد گفت، و دور او را می گرفتند، زیرا او برای ایشان داستانهای بهتری می گفت. بشر به شنیدن عجایب رغبت داشت، همچنانکه عوام و کودکان امروز همین حال را دارند. در قرآن بارها آمده است که به پیامبر گفته شده؛ ای پیغمبر برای ما قصه بگو. تفسیر سوره یوسف (از تفسیر تربت جام) آورده است: « سعد بن ابی وقاص گوید: قرآن بر پیغامبر - علیه السلام - فرود می آمد در مکه، و پیغامبر صلی الله علیه، بر یاران می خواند. مگر ملالتی بطبع ایشان راه یافت. گفتند: یا رسول الله، لو قصصت علينا؛ چه بود اگر خدای تعالی سورتی فرستد که در آن سورت امر و نهی نبود، و در آن سورت قصه ای بود که دلهای ما بدان بیاساید. خدای گفت - عزوجل - : نحن نقص عليك احسن القصص (معنی اصل آیه: ما قصه می کنیم بر تو، بهترین قصه ها را)، اینک قصه یوسف ترا بر گوئیم تا تو بر ایشان خوانی ... »

۲ - در مورد تغییر یافتن داستانها در طول زمان قطعه کوچکی در مجمل التواریخ والقصص (ص ۳۸) هست:

« و اندر نسب این جماعت بعضی روایت دیگر هست، که آنرا ننوشتیم، که از حقیقت دور است و محال، چنانکه عادت معانست، و با از نقل سهوا بوده است، و گردش روزگار در ارزش کرده و خلل پذیرفته ».

حماسه‌های بزرگ پراز شاخه‌های فرعی است، که در اصل نقالان بر آن افزوده‌اند و سپس کاتبان آنها را جمع^۳ و ثبت کرده‌اند، و بهر حال اساطیر، داستانها، و حماسه‌های بزرگ ایران (و جهان) از این نقلها بیرون آمده است. باید گفت پیش از خط، نقالی و روایات سینه به سینه، ادبیات و اساطیر اولیه هر قومی را بوجود آورد، و گرچه در عصر رشد خط اینها ثبت و تدوین شد، ولی با اینهمه نقالی و روایت داستانها ادامه یافت؛ زیرا همه کس خواندن نمیدانست، و علم خاص طبقه معلومی بود، از طرف دیگر مردم مایل بودند واقعه را - که نقال با حرارت، و حرکات بموقع و متناسب بیان میکرد - در عین حال به بینند و بشنوند، نه آنکه بخوانند. بنابراین راویان و ناقلان روایات باقی ماندند، و کم و بیش مجامعی که داستانهای باستان در آنها نقل میشده وجود داشته است. نیز آنچنانکه از قرائن موجود برمیآید، و در این نوشته هم بتدریج به آنها اشاره خواهد شد، نقالی - برخلاف ناخوشایندی ظاهر این کلمه در روزگار حاضر - کاری بسیار شریف بوده، و بیشتر توسط مردمی از طبقات بالا اعمال و اجرا میشده است.



قدیمترین مأخذ مکتوبی که درباره واقعه خوانی بدست ما رسیده، و میتوان با احتیاط آنرا پذیرفت، گفته ابن ندیم است در «الفهرست» گوید قصه گوئی به شب را اسکندر باب کرد، تا سپاه را خواب نبرد، و شبیخون نخورد: «محمد پسر اسحق گفت - و خدا بخوهد که درست گفته باشد - که نخستین کسی که به شب داستان گفت اسکندر بود. و اورادسته‌ای بود که می‌خندانند و داستان می‌گفتند. از اینکار او شادمانی را نخواسته بود، و خواست او تنها نگهبانی سپاه بود، پس از او برای این کار شاهان را نامه هزار افسان بکار

۳ - دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعرا خود آورده است (چاپ لیدن، ص ۳۰):
 «و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او بنهاد. پرسید که این چه کتابیست؟ گفت: این قصه و امق و عذراست. خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند.»

رفت، که دارنده هزار شب، و کم ازدویست داستان بود...» از قبول یا رد این مأخذ بگذریم.

«تثودور نولدکه» در «حماسه ملی ایران» با استناد به دو بیت شعر از شاهنامه فردوسی - بدون آنکه اشعار او را نقل کند - می گوید: «هرمز شاه پس از آنکه از شاهی افتاده و در زندان است، آرزو می کند کاش دانشمند متبحری با نامه ای نزد او آمده، از شاهان باستان برای او حکایت کند، اینجا بطور یقین و از روی حق فرض میشود که در ۵۱۰ [مقصود میلادی است] کتابی وجود داشته است که در آن تاریخ شاهان باستانی نگاشته شده بوده است».

منظور نولدکه اثبات وجود کتاب شاهان است، ولی من حین جستجوی ابیات مورد استشهاد او بدو بیت دیگر، بلافاصله پیش از ابیات مذکور برخوردی که چهاربیت مجموعاً وجود نقالان و علاقه شاهان را به نقالی حکایت می کند؛ هرمز از پسرش (خسر و پرویز) خواهش می کند که:

و دیگر سواری ز گردنکشان	که از رزم دیرینه دارد نشان
بر من فرستی که از کارزار	سخن گوید و کرده باشد شکار
همان نیز داننده مردی کهن	که از شهریاران گذارد سخن
نوشته یکی دفتر آرد مرا	بر آن دردوستختی سر آرد مرا

اگر بتوان با استناد به این ابیات فردوسی، وجود کتابی را جمع به شاهان را اثبات کرد مسلم است که اثبات وجود نقل و نقال هم از روی آن ممکنست. دو بیت اول صریحست که هرمز پهلوانی را خواسته است تا بیاید و برای او داستانهای جنگ و شکار نقل کند.

۴ - الفهرست (چاپ قاهره، سال ۱۹۳۷). در همین کتاب صفحات ۷-۴۳۶ چگونگی پیدایش کتاب هزار افسانه (هزار و یکشب دوره های بعد) و چرایی قصه گومی هزار شب شهرزاد برای یکی از شاهان ایران، شرح داده شده است.

۵ - حماسه ملی ایران - نولدکه، ترجمه بزرگم علوی (چاپ دانشگاه -

۱۳۲۷) ص ۲۳

۶ - شاهنامه، بکوش محمد دبیرسیاقی (چاپ علمی - ابن سینا - ۱۳۳۵)

ص ۲۳۱۵ - ج ۵

حماسه‌های بزرگ پراز شاخه‌های فرعی است، که در اصل نقالان بر آن افزوده‌اند و سپس کاتبان آنها را جمع^۳ و ثبت کرده‌اند، و بهر حال اساطیر، داستانها، و حماسه‌های بزرگ ایران (و جهان) از این نقلها بیرون آمده است. باید گفت پیش از خط، نقالی و روایات سینه به سینه، ادبیات و اساطیر اولیه هر قومی را بوجود آورد، و گرچه در عصر رشد خط اینها ثبت و تدوین شد، ولی با اینهمه نقالی و روایت داستانها ادامه یافت؛ زیرا همه کس خواندن نمیدانست، و علم خاص طبقه معلومی بود، از طرف دیگر مردم مایل بودند واقعه را - که نقال با حرارت، و حرکات بموقع و متناسب بیان میکرد - در عین حال به بینند و بشنوند، نه آنکه بخوانند. بنابراین راویان و نقالان روایات باقی ماندند، و کم و بیش مجامعی که داستانهای باستان در آنها نقل میشده وجود داشته است. نیز آنچنانکه از قرائن موجود برمیآید، و در این نوشته هم بتدریج به آنها اشاره خواهد شد، نقالی - برخلاف ناخوشایندی ظاهر این کلمه در روزگار حاضر - کاری بسیار شریف بوده، و بیشتر توسط مردمی از طبقات بالا اعمال و اجرا میشده است.



قدیمترین مأخذ مکتوبی که درباره واقعه خوانی بدست ما رسیده، و میتوان با احتیاط آنرا پذیرفت، گفته ابن ندیم است در «الفهرست» گوید قصه گوئی به شب را اسکندر باب کرد، تا سپاه را خواب نبرد، و شبیخون نخورد: «محمد پسر اسحق گفت - و خدا بخواد که درست گفته باشد - که نخستین کسی که به شب داستان گفت اسکندر بود. و او را دسته‌ای بود که می‌خنداندند و داستان می‌گفتند. از اینکار او شادمانی را نخواسته بود، و خواست او تنها نگهبانی سپاه بود، پس از او برای این کار شاهان را نامه هزار افسان بکار

۳ - دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعراي خود آورده است (چاپ لیدن، ص ۳۰):
 «و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که بروز کار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود، شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او بنهاد. پرسید که این چه کتابیست؟ گفت: این قصه وامق و عذراست. خوب حکایتی است که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند.»

رفت، که دارنده هزار شب، و کم ازدویست داستان بود...^۴ از قبول یا رد این مأخذ بگذریم.

«تثودور نولدکه» در «حماسه ملی ایران» با استناد به دو بیت شعر از شاهنامه فردوسی - بدون آنکه اشعار او را نقل کند - می گوید: «هرمز شاه پس از آنکه از شاهی افتاده و در زندان است، آرزو می کند کاش دانشمند متبحری بانامه ای نزد او آمده، از شاهان باستان برای او حکایت کند، اینجا بطور یقین و از روی حق فرض میشود که در ۵۱۰ [میلادی است] کتابی وجود داشته است که در آن تاریخ شاهان باستانی نگاشته شده بوده است».

منظور نولدکه اثبات وجود کتاب شاهان است، ولی من حین جستجوی ابیات مورد استشهاد او بدو بیت دیگر، بلافاصله پیش از ابیات مذکور برخوردی که چهاربیت مجموعاً وجود نقالان و علاقه شاهان را به نقالی حکایت می کند؛ هرمز از پسرش (خسر و پرویز) خواهش می کند که:

و دیگر سواری ز گردنکشان	که از رزم دیرینه دارد نشان
بر من فرستی که از کارزار	سخن گوید و کرده باشد شکار
همان نیز داننده مردی کهن	که از شهریاران گذارد سخن
نوشته یکی دفتر آرد مرا	بر آن دردوستختی سر آرد مرا

اگر بتوان با استناد به این ابیات فردوسی، وجود کتابی راجع به شاهان را اثبات کرد مسلم است که اثبات وجود نقل و نقال هم از روی آن ممکنست. دو بیت اول صریحست که هرمز پهلوانی را خواسته است تا بیاید و برای او داستانهای جنگ و شکار نقل کند.

۴ - الفهرست (چاپ قاهره، سال ۱۹۳۷). در همین کتاب صفحات ۷-۳۶ چگونگی پیدایش کتاب هزار افسانه (هزار و یکشب دوره های بعد) و چرایی قصه گومی هزار شب شهرزاد برای یکی از شاهان ایران، شرح داده شده است.

۵ - حماسه ملی ایران - نولدکه، ترجمه بزرگ علوی (چاپ دانشگاه - ۱۳۲۷) ص ۲۳

۶ - شاهنامه. بکوش محمد دبیرسیاقی (چاپ علمی - ابن سینا - ۱۳۳۵) ص ۲۳۱۵ - ج ۵

قرائن بعدی^۷ نشان میدهد که نقل داستانهای باستان تقریباً در سراسر ایران رواج داشته است: « بقول «ابن هشام»^۸ تاجری از اهل مکه موسوم به « نضره بن الحارث » تقریباً در دو سال قبل از هجرت در حیره، یعنی جنوب غربی ایران قصه جنگهای رستم و اسفندیار را یاد گرفته و بعد در مکه نقل میکرد و بسیار مقبول بود، و این دلیل بر آنست که روایات ایرانی در آنوقت تا عراق عرب رسیده بود^۹ ».

بهر حال نقالی و واقعه خوانی ادامه داشته است و مردم به آن علاقه داشته اند، پای سخن نقال میگریستند و یاشاد میشدند. « گریه کردن در حین قصه و نقل گوئی بسیار قدیم است. « ابن قتیبه » در « عیون الاخبار » جلد ۴ صفحه ۹۱ چنین گوید: « عن علی بن هشام قال؛ کان عندنا بمرو قاص یقص فیبکینا، ثم یخرج بعد ذلك طنبوراً صغیراً من کمه فیضرب به ویغنی و یقول: « ایا این تیمار باید اندکی شادیه ». معناه: « یبغی مع هذا الغم قلیل فرح^{۱۰} ». از این عبارت متن و روایت ابن قتیبه و اسناد دیگری که در دست داریم معلوم میشود که از قدیم سنتی بوده است که پای نقل و شنیدن داستان از مردم گریه میگرفته اند و این اشکریزی را ثواب میدانسته اند. منتها نقال

۷- از جمله در شاهنامه فردوسی و داستان خسرو نظامی گاه بگناه اشاره شده است که برای این شاهان داستانها نقل میکردند. فردوسی در بخش: « کشتن بهرام کور ازدهارا و رفتن او بخانه دهقان » از قول بهرام - به زن دهقان - گوید:

بدو شاه گفت ای زن کم سخن یکی داستان گوی با من کهن
بدان تا بگفتار تو می خورم ز می درد و اندوه را بشکرم

و نظامی در خسرو شیرین، فصل: « افسانه گفتن خسرو و شیرین و شاپور و

دختران » گوید:

ملك فرمود تا هر دلستانی فرو گوید بنوبت داستانی

سپس افسانه سرائی ده دختر را در نهایت اختصار می آورد. همچنین رجوع شود به افسانه گوئی هفت دختر برای بهرام کور در هفت گنبد (هفت پیکر) نظامی.

۸- ظاهراً در کتاب السیره النبی - چاپ دوستنفلد - ص ۲۳۵ و ۱۹۱

۹- فردوسی در شاهنامه - تقی زاده. ضمیمه کتاب « هزاره فردوسی » (چاپ

وزارت فرهنگ - ۱۳۲۳) ص ۱۹

مروی بعد از گرفتن اشك طنبور میزده و شعری میخوانده و معتقد بوده است که « با این غم و تیمار باید اندکی شادی کرد » و این عبارت منقول يك بيت شعر دوازده هجائی فارسی است^{۱۱}.

این توضیح ضروری است که « ابن قتیبه دینوری » مولف « عیون - الاخبار » بین سالهای ۲۱۳ تا ۲۷۶ هجری میزیسته است. و کتاب او باید احتمالاً در حدود ۲۵۰ هجری تدوین شده باشد. خود او ماجرای قصه گوی مروی را از علی بن هشام نقل می کند، و علی بن هشام هم از راوی بالفظ ماضی یاد کرده است، و بهر صورت این یکی از دلائلی است که وجود تقالی را در نیمه اول قرن سوم تأیید میکند. و این همان موقعست که کسانی برای مبارزه با نفوذ عرب نقل و روایت داستانهای ملی، و بزرگداشت گذشتگان را اشاعه میدادند، تا مردم را نسبت به حکومتهای از نژاد بیگانه بدبین کنند، و کردند، و حکومتها مجبور شدند برای تحکیم مبانی حاکمیت خود در نخستین فرصت سلسله انسابی برای خود ترتیب دهند و نسب خود را به شاهان و پهلوانان و

۱۰ - مدارکی را که مستقیماً از عربی اخذ کرده ایم، معمولاً ترجمه فارسی آنها در متن می آوریم، ولی اینجا مدرک ما غیر مستقیم و خود نقل از کتاب دیگر است. بهر حال ترجمه قطعه عربی فوق اینست: از علی پسر هشام که گفت: قصه گومی برو نزد ما بود، قصه میگفت و میگریا تیدمان، پس بعد از این طنبوری از آستین در می آورد، آنها مینواخت و میخواند و میگفت: « ابا این تیمار باید اندکی شادیه ». معنایش: « سزاوار این غم کمی شادی است ».

۱۱ - سبك شناسی مرحوم بهار (چاپ خودکار تهران - ۱۳۲۱) ج ۲ - حواشی صفحات ۴-۱۳۳.

مرحوم بهار یکبار هم این مطلب را باختصار در ص ۲۱ از جلد اول ذکر کرده است. تأسف در اینست که میگوید اسناد دیگری در دست داریم و آنها را ذکر نمی کند. ولی بهر حال اشاره هائی در این مورد در دست است از جمله این بیت فردوسی در آغاز و پایان داستان سهراب:

یکی داستانی است پر آب چشم دل نازک از رستم آید بخشم

و این بیت نظامی در پایان خسرو شیرین :

بر این افسانه شرطت اشک برانندن کلایی تلخ بر شیرین فشاندن

نامداران قدیم ایران رسانند. می بینیم که نقالان وجود داشته اند، و میدانیم مردم عالم توسط کتاب از داستانهای باستان خبر می یافتند، و عوام بوسیله شنیدن نقلهای نقالان^{۱۲}.

۱۲- از لابلای ایات شاعران پیش میتوان دریافت که مردم بیشتر اخبار شاهان پیش را می شنیده اند (و نمی خوانده اند)، و معلومست آن کسانی که باید اخبار شاهان پیش را بگویند - تادیکران بشوند - وجود داشته اند، و داستان نویسان هم داستانهاشان را برای شنوانیدن بمردم می سرانیده اند :

فردوسی:

کنون رزم سهراب ورستم شنو دگرها شنیدستی اینهم شنو

عنصری :

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر بیا زخسرو مشرق عیان به بین تو هنر

نظامی :

از صفاهان - شنیده ام - تازی خانه برخانه شد تنیده چو نی

بام بر بام اگر شدی خواهان کوری ازری شدی به اسپاهان

گر ترا این حدیث روشن نیست عهده بر راوی است بر من نیست

- از بزرگان ملک او تا خرد کس - شنیدم - که چارسال نمرد

- شد - شنیدم - که داشت دستوری ناخدا ترسی از خدا دوری

(هفت پیکر)

- در قصه شنیده ام که باری بود است بمسرو تساجداری

(لیلی و مجنون)

برای درك این مطلب بدنیست به این قصیده توجه کرد (دیوان - چاپ ۱۳۰۱

ص ۱۱۷) :

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نوآر، که نورا حلاوتی است دگر

فسانه کهن و کار نامه بدروغ

بکار ناید، رو در دروغ رنج مهر

حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد

ز بس شنیدن گشته است خلق را باورد (از بر) ...

در بیت اول « حدیث اسکندر » همان داستانها و روایات اسکندر است که

تاریخ گزاران بما خبر میدهند که در این دوره هنوز مردمانی وجود داشته‌اند، از بازماندگان خاندانهای ایرانی اصیل، که حافظ و راوی افسانه‌ها و سنن باستانی بوده‌اند، و «دهقان» خوانده میشدند. برخی از این دهقانان گاه در مجامعی داستانهای قدیم را بایمان نافذ و گیرا و لحن حماسی نقل میکردند، و بهر حال عده‌ای از نویسندگان کتب گفتارهای خود را در باره گذشته ایران، از گفته‌های این دهقانان روایت کرده‌اند، خصوصاً ابومنصور عبدالرزاق و وزیرش ابومنصور المعمری برای جمع‌آوری تاریخ صحیح شاهان پیش در سال ۳۶۴ هجری برخی از ایشان را گرد آوردند و ایشان شاهنامه‌نثر ابومنصوری را بنیاد نهادند: «پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمان او نامه کرد و کس فرستاد بشهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد چون: سیاح پسر خراسانی ازهری، و چون یزدان‌داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهسوی خورشید پسر بهرام از نساپور، و چون شادان پسر برزین از طوس، و هر چهارشان گرد کرد و بنشانند بفراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان و این نامه را هرچه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که پادشاهی بدست ایشان بود، و از کار و

نقل آنها در نیمه دوم قرن چهارم و سپس قرن پنجم و بعد رواج فوق‌العاده داشته‌است، و فرخی در مصرع «زبس شنیدن گشته است خلق را باور» رواج آنرا در زمان خود تأیید می‌کند. گوینده در مصرع اول شعر قصه اسکندر را قدیمی و در مصرع اول از بیت دوم آنرا قدیمی و دروغ می‌خواند. از مصرع اول بیت سوم (حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد) - باتوجه به باقی قصیده - میتوان پی برد که این قصه اسکندر، داستان سفرها و کارهای عجیب او بوده (این همانست که در اواخر قرن پنجم بصورت کتاب مستقل منشوری جمع شد). در این شعر هر جا کلمه حدیث آمده مقصود قصه بوده‌است (شنیده‌ام حدیثی که آن دوباره شود... اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد... و غیره)، باتوجه به این قرینه که «حدیث کردن» در مصرع دوم بیت سوم در مقابل «شنیدن» آمده، و باز در مصرع: شنیده‌ام حدیثی که آن دوباره شود، هم این کار تکرار شده، معلوم میشود که «حدیث گویان» یا «حدیث کنندگان» (قصه گویان) در آن موقع وجود داشته‌اند، و اشاره فرخی سراسر به ایشان است که برای مردم (در این شعر خلق) قصه دروغ می‌گفته‌اند، و مردم از بس قصه اسکندر را (ناچار از قصه گو) شنیده بوده‌اند، آنرا باور کرده بوده‌اند (باز بر شده بوده‌اند).

رفتار واز نيك و بد ايشان دانند، پس مارا بگفتار ايشان بايد رفت ۱۳».

فردوسی هم که شاعر استاد و راوی دقیق و امینی بوده است، در شاهنامه (پایان تصنیف ۴۰۰ هجری) بارها اشاره کرده است که بسیاری از مطالبش را مع الواسطه يك كتاب (باحتمال شاهنامه ابومنصوری) از دهقانان و موبدان بدست آورده است:

سخنگوی «دهقان» چو بنهاد خوان
یکی داستان راند از هفت خوان
یکی جام زرین بکف برگرفت
ز گشتاسب آنکه سخن سر گرفت
ز روئین دژ و کار اسقندیار
ز راه و ز آمیزش گرگسار ...

یا:

تو بشنو ز گفتار «دهقان» پیر
اگر چه نباشد سخن دلپذیر
سخنگوی «دهقان» چنین کرد یاد
که یکروز کیخسرو از بامداد ...
و در این اشعار که مربوط به آغاز سلطنت کیومرث است وجود و انتقال روایات سینه به سینه را تأیید می کند:

ز گفتار «دهقان» یکی داستان
به پیوندم از گفته باستان
سخنگوی «دهقان» چگوید نخست؟
که نام بزرگی بگیتی که جست؟
که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد؟
ندارد کس از روزگاران پیاد
مگر کز پدر یاد دارد پسر
بگوید ترا يك بيك از پدر

۱۳- مقدمه شاهنامه ابومنصوری به تصحیح مرحوم قزوینی که از ص ۱۳۴ تا ۱۴۳ در مجموعه «هزاره فردوسی» (چاپ وزارت فرهنگ - ۱۳۲۳) آمده است.

که نام بزرگی که آورد پیش

کرا بود زان برتران پایه بیش

و در اشعار ذیل راویانی را بر شمرده است، و بعضی از آنها را تا حدودی

معرفی کرده :

کنون ای سراینده فرتوت مرد	سوی گاه اشکانیان باز گرد
چه گفت اندرین نامه داستان ؟	که گوینده یاد آرد از باستان ؟
پس از روزگار سکندر جهان	چگونه دید، کرا بود تخت جهان ؟
چنین گفت گوینده «دهقان چاچ»	کز آن پس کسی را نبد تخت و تاج
از ایشان بجز نام نشنیده ام	نه در نامه خسروان دیده ام .

✱

کنون کشتن رستم آریم پیش	ز دفتر همیدون بگفتار خویش
یکی پیر بد نامش «آزاد سرو»	که با احمد سهل بودی بپرو
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی بر ز دانش لبی پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
به سام نریمان کشیدش نژاد	بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگویم کنون آنچه زو یافتم	سخن را يك اندر دگر بافتم...
کنون باز گردم به گفتار «سرو»	فروزنده سهل ماهان بپرو

✱

در آغاز داستان «ترجمه کلیله و دمنه» دیگری را معرفی میکنند:

نگه کن که «شادان برزین» چه گفت *کتابخانه ملی ایران*

بدانکه که بگشاد راز نهفت

و در آغاز داستان گو و طلحند و پیدایش شطرنج دیگری را:

چنین گفت فرزانه «شاهوی» پیر

در پایان داستان رستم و سهراب گوید :

چنین گفت «بهرام» شیرین سخن

که با مردگان آشنائی مکن

و در ابتدای داستان هرمز:

یکی پیر بد مرزبان هری

جهان دیده و نام او بود «ماخ»

سرخندان و بابرگ و بابرز و شاخ

پرسیدمش تا چه دارد بیاد ز هر مز که بنشست بر تخت داد

چنین گفت پیر خراسان که شاه چو بنشست بر نامور پیشگاه ...

در اثر تحقیقات محققین ایرانی و غیر ایرانی در مورد این اشخاص دو چیز معلوم شده است. اول آنکه تمام این نامهارا فردوسی همانطور که گفتم مع الواسطه کتابی که مأخذ او بوده، نقل می کند، و دیگر آنکه نام سه تن از راویانی که او نام برده با نامهای سه تن از چهار مؤلف شاهنامه ابومنصوری تطبیق داده اند، از این قرار: ماخ = سیاح پسر خراسانی، شاهوی پیر = ماهوی خورشید پسر بهرام، نام شادان برزین هم که بصراحت برده شده است. در مورد اول متوجه هستیم که اگر فردوسی این نامهارا مع الواسطه از کتاب دیگری نقل کرده باشد، دوره زندگی این افراد بین ربع تا نیم قرن از عصر خود او دورتر می رود. بگذریم!

دهقانان، بظن قوی همچنان تا دوره حمله مغولها به ایران، وجود داشته اند. اسدی طوسی در کرشاسبنامه (پایان تصنیف - ۳۵۷ هجری) گوید: (کرشاسبنامه بروخیم - ص ۲۱)

سراینده «دهقان» موبد نژاد ز گفت دیگر موبدان کردیاد

کمان نزدیک به یقین آنست که نقل روایات ملی در آ نهنگام، بدلا یلی، و بیشتر بمنظور برانگیختن احساسات و روحیه های ضد عرب، نزد ایرانیان (اقلاً تا اواسط قرن پنجم) از شریفترین کارها بوده است، و اینکه همه جا نام راوی، یعنی مثلاً دهقان با عنوان خداوندان کتب و خبر آن همراه است، ظاهراً این امر را اثبات می کند که نقل و روایت کاری بلند پایه بوده، و نقلان و راویان کسانی بوده اند کتاب دیده و علم آموخته، و صاحب کتب تاریخ. نقلان و راویان بین مردم شهرت و اهمیت داشتند و به همین سبب است که

۴ - ظاهراً داستان کوبی و تاریخ کوبی دارای مرز مشخصی نبوده اند و غالباً بایکدیگر خلط شده اند، بطوریکه اغلب قصه گویان، و نیز دهقانان (راویان روایات و سننی باستان) را مورخ خوانده اند. بهر حال از این بیت عصار در «مهر و مشتری» (نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی - ص ۲۱۰) معلوم میشود که مقصودش از مورخ قصه گو بوده است:

مورخ چون کتاب قصه بکشاد ز حال مشتری کرد این چنین یاد

نامهای برخی از آنها مانده است ، و یا در زمان خود کاملاً مشهور بوده اند، بطوریکه ابومنصورالمعمری و دیگران چندتن از آنها را میشناخته اند و برای جمع کارنامه های شاهان بایشان مراجعه کرده بودند^{۱۵} . و گاه امرای تقالانی را بحمايت ميگرفتند، و نزد خود نگاه ميداشتند، تا در مجالس آنها روايتها را نقل کنند. همچنانکه احمد بن سهل، آزاد سرور را بزرگ ميداشت و حمايت ميکرد .

بهر صورت، ياد از دهقان داستانگو تا زمان نظامي ادامه دارد، نظامي بارها و بارها - ولي در پرده ابهام از روايت كندهاي ديگر، كه داستان نظامي ماخوذ از گفته هاي اوست ، ياد مي كند :

- دهقان فصيح پارسي زاد از حال عرب چنين خبر داد
- صاحب خبر فسانه پرداز زين قصه خبر چنين دهد باز
- گوينده داستان چنين گفت آن لحظه كه در اين سخن سفت
(ليلي و مجنون)

- چنين گفت آن سخنگوی كهن زاد كه بودش داستانهاي كهن ياد
(خسرو و شيرين)

- چنين گويد آن پير ديرينه سال ز تاريخ شاهان پيشينه حال
- گزارشگر راز هاي نهفت ز تاريخ دهقان چنين باز گفت
(اسكندرنامه)

۱۵ - جمع کردن روایتهارا از روی نقل کاری رایج بوده است و فخرالدین اسعد شاعر هم در پیشی این امر را روشن می کند:
نوشته بافتم اندر سرها ز گفت راویان اندر خبرها ...
(ویس و رامین)

ولی ظاهراً به تصریح نام راوی داستانها و تاریخ باستان علاقه نداشته اند ، تنها در مورد روایات مذهبی دقیقاً آنها را معرفی می کردند، چنانکه میدائیم و ناصر - خسرو هم گفته است (دیوان - چاپ دارالسلطنه تبریز - ۱۲۷۶ - ص ۱۳۷) :
ای بسز برده خیره عمر طویل همه برقال و قیل و گفتن قیل
خبر آری که این روایت کرد جعفر از سعد و سعد از اسمعیل
که پسر بود دو مر آدم را مه هاییل و کهترش قایل ...

گرچه ممکن است بکار بردن کلمات دهقان، گزارشگر، پیر راوی و غیره توسط نظامی، تقلیدی از فردوسی باشد، ولی ممکن هم هست که گفته‌های او حقیقتاً از ایشان نقل شده بوده است.

در قرن پنجم کتاب نثر «اسکندرنامه» تألیف یافت، وقایع اضافی و عجیب و شاخه‌های فرعی و تازه آن نشان می‌دهد که چندین قرن از داستانهای مورد علاقه مردم و رایج بین نقالان کم‌مایه‌تری بوده است، و ایشان بمیل خود مطالب بسیاری بر آن افزوده‌اند. مرحوم بهار در اسکندرنامه قطعه‌ای را یافته بودند که بنظر ایشان دلالت داشت بر آن که داستان مزبور نقل‌میشده است: « امید آن دارم که گناهان ما را کفارت آن باشد که چون از این جهان بیرون شویم و اسکندرنامه بماند و بخوانند [نقالان؟] و از این احوال ما يك بنده بشنود [شنوندگان نقل؟] و آب در چشم آورد و دل او خوش شود (۱۶) ... ».

در سال ۵۸۵ هجری «سبك عيار» از روی نقل‌ها و روایات يك نقال بنام «صدق بن ابی القاسم شیرازی» جمع‌آوری و ثبت شد ۱۷. در بخشی از این کتاب جمع شده، حتی مزدخواستن نقالان از مردم آمده است:

«عالم افروز گفت: ای زن بگو آخر تا تو کیستی؟ سمن رخ گفت: خواهی کی بگویم تا من کیستم؟ بگوی تا این جماعت هزار دینار زر خراچی بجمع‌کننده این کتاب دهند کی بسیار غصه کشیده و روزگار ضایع کرده تا

۱۶- سبك شناسی - ج ۲ - ص ۱۳۳

۱۷- «اما مولف اخبار و راوی قصه فرامرز خداداد از راوی و مصنف کتاب

صدق ابوالقاسم ...» رویه اول ورق ۳۴ - ج ۱ - نسخه عکسی کتابخانه ملی.

«اما چنین گوید مولف اخبار و راوی قصه صدقه بن ابی القاسم ...» رویه

دوم ورق ۴۰

«اما بعدچنین روایت کند راوی قصه صدقه بن ابی القاسم شیرازی جمع‌آورنده

کتاب فرامرز بن خداداد بن عبدالله الارجانی ...» ابتدای ج ۲

رجوع شود به «یادداشتی درباره نسخه کتاب سبك عيار» از آقای مجتبی

مینوی در صفحات ۳۳۳ تا ۳۳۶ دوره نهم «سخن» و نیز به جزء حاضر کتاب سبك

عيار - بکوشش دکتر خانلری

این قصه را بهم آورده است . من گفتم : آنچه در همت من بود بلی . اگر ندارند و نمی توان دادن بهمت خویش بدهند . کم از پنج دینار ندهند^{۱۸} ...»

✽

شعبه دیگری از تقالی با آغاز شعر فارسی بشکل درباری آن آغاز شد. و آن نقل اشعار يك شاعر بود، با حالت و حرکات و آهنگ خوش و مناسب در برابر جمع. شعرائی که صدای رسا و مجلسی نداشتند، یا بدلا تلی از دربار دور بودند، اغلب راویانی خاص داشتند تا اشعار آنها را نقل کنند^{۱۹}. نامهای برخی از این راویان مانده است، چون میج (میخ = ماخ ؟) که راوی رود کی بوده است و رود کی خطاب به او گفته :

ای میخ کنون تو شعر من از بر کن و بخوان

از من دل و سگالش از تو تن و روان

برخی معتقدند که این «میخ» همان «سیاح پسر خراسانی ازهری» سابق الذکر است . اشکال مختلف این اسم را شماج، سیاح، ساح، ماخ از یکسو، و میج، میخ، ماخ، از سوی دیگر دانسته اند. از نظر زمان زندگی و محل هم قرائن نشان میدهد که امکان چنین تطبیقی وجود دارد.

گذشته از میخ رود کی راوی دیگری نیز داشته است که «راذل» خوانده میشده، چنانکه در این بیت آمده است:

تا زنده شود راذل راوی و بخواند

مدح و غزل رود کی اندر بر عیار

نیز «بودلف» که نظامی عروضی گفته است راوی فردوسی بوده :
« نساخ او علی دیلم بود، و راوی بودلف^{۲۰} . اینکه نظامی عروضی گفته است بودلف راوی بوده ظاهراً بنظر برخی (از جمله قاضی نورالله شوشتری

۱۸ - سبک عیار (نسخه عکسی کتابخانه ملی) ج ۳ - ورق ۳۲۷

۱۹ - « و رسم چنان بود که هر گاه راوی با براد قصیده میبرد اذت ، صاحب شعر نیز بمعیت او بر پای میخاست ... ممکنست شاعری چندین راوی داشته باشد و شعرش در محافل و اجتماعات دیگری نیز که در همان وقت بی حضور او تشکیل می یافت خوانده شود » - شعر و ادب فارسی - تالیف زین العابدین مؤتمن (چاپ ابن سینا - افشاری - ۱۳۳۲) ص ۲۰

۲۰ - چهارمقاله نظامی عروضی - بکوشش دکتر محمد معین (زوار - ۱۳۳۳)

در مجالس المومنین) صحیح نیامده، و گفته اند که فردوسی در شعر خود مقام
اورا بسی برتر از يك راوی ذکر کرده:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلمی بود گو راست بهر
واورا از نامداران شهر شمرده است. بگذریم از اینکه اصولاً در برخی
از نسخ شاهنامه آمده است:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
یعنی نام بودلف نیامده، باید بگوئیم که روایت شعر و از نامداران
شهر بودن مغایرتی بایکدیگر ندارند. فردوسی گفته است که بودلف از اشخاص
معروف شهر است، و معلوم نیست پایه این سوء تفاهم که شخص معروفی
تواند راوی باشد چیست، شاید اصلاً بودلف از راه روایت شعر شخص
مشهوری شده بوده است.

بهر حال اگر گفته نظامی راست باشد - و احتمال بسیار میرود که
اینطور باشد - بودلف نخستین «شاهنامه خوان» تاریخ شاهنامه خوانی
است.^{۲۱}

شعرای دیگری هم از راویان خود یاد کرده اند، ولی اسامی آنها را
معلوم نکرده اند.

ابوالفرج رونی (مرگ حدود ۵۲۰ هـ)؛

شاهرا در چنین بنا خواهم
راوی بنده خوانده در مجلس
شده خرم ز شیره انگور
خدمتش فتح مرو و نیشابور

امیر معزی (مرگ حدود ۵۹۲ هـ)؛

مداح تو معزی و راوی شکرلبان
تو یار بندگان و خداوند یار تو

۲۱ - البته به یک اعتبار شاهنامه خوانی پیش از این وجود داشته، منتهی قطعات
شاهنامه های نشر خوانده میشده است (از میان رفتن شاهنامه های نظم دیگر نشان
میدهد که آن آثار نتوانستند مورد توجه مردم - تماشاگران نقالی - واقع شوند، و
شاهنامه خوانی به نشر هم پس از کار فردوسی جای خود را به شاهنامه خوانی شعر -
شعر فردوسی - داد) ولی آغاز خواندن و نقل شاهنامه فردوسی در همان سالهای بین
۳۷۰ تا ۴۰۰ هجری بوده است.

خاقانی (مرک حدود ۵۹۵ هـ) :

- راوی من که مدح شه خواند

صد فرزدق و جریرش دانند

- راوی خاقانی اینک مرجبا

مدحت شاه اختسان آخر کجاست

- راویانند گهرپاش مگر بالبخویش

کف شاهنشہ خورشید فر آمیخته اند



گفتیم که مردم معلومات کافی نداشتند، و بهترین طرز القاء احساسات خاص در آنها القاء توسط نقل بود. و باز گفتیم که نقالی یکی از سرگرمی‌های معدودی بود که مردم میشناختند و بنا بر این، به آن علاقه داشتند. اما بعد قرآن نشان میدهد که از اواسط قرن پنجم، بازمیان رفتن تدریجی مصادیق حماسه‌ها و نقلهای حماسی، یعنی نژادپرستی و تفاخر ایرانیان به مفاخر نژادی در برابر عرب، پایان یافتن مبارزات و جنبش‌های سیاسی، و نیز غلبه تعصب‌های مذهبی، غلبه عنصر ترک، و اختلاط نژادهای فارس و ترک و تازی، کم‌کم حماسه‌ها و نقل‌های مذهبی دچار نوعی انحراف شد، و در راه خود به حماسه‌های شبه تاریخی، و شبه حماسه‌های مذهبی رسید.

اسکندر نامه نثر که گفتیم در قرن پنجم تدوین شد، شامل روایات معمولیست، و مجموعه‌ای است از خوارق عادات که در آن همه چیز درهم ریخته است، این کتاب و اسکندرنامه نظامی، و بزودی تقلیدهایی از ایندو، علاقه مردم این عصر را نسبت به چنین حکایاتی نشان می‌دهد. از سوی دیگر نقالی و روایت بزودی وسیله تبلیغات مذهبی شد.

« یکی از طرفی که شیعه پس از کسب قوت برای نشر مذهب خود انتخاب کرده بودند، استفاده از « مناقب خوانان » یا « مناقبیان » بود. مناقبیان ظاهراً از دوره آل بویه در عراق وجود داشتند، زیرا درست در آغاز دوره سلجوقی که شیعه در نهایت ضعف بسر میبردند، مناقبیان در طبرستان و بعضی نواحی عراق سرگرم کار بودند. مهمترین مأخذی که ما را از وجود مناقبیان و نحوه کار آنان آگاه می‌کند، کتاب « بعض مثالب النواصب فی نقض بعض

فضائح الروافض « است . بنا بر اطلاعاتی که از این کتاب برمی آید، مناقب - خوانان قصیده های رافضیان را که در مدح علی یا سایر ائمه اطهار بود، در کوی و برزن و بازار می خواندند و در آنها گاهی بدستهایی از صحابه که غاصبان حق شمرده میشدند، تعریضاتی وجود داشت... مغازی علی علیه السلام و داستان پهلوانیها و جنگاوریهای وی که گاه صورت حماسه های مذهبی داشت نیز خوانده میشد، مانند اینکه : « علی را بفرمان خدای تعالی درمنجیق نهادند و بذات السلاسل انداختند و بتنهائی آن قلعه را که پنج هزار تیغ زن اندرو بود بسته، و علی در خیبر بیک دست بر کند، که بصد مرد از جای خود نجیبیدی، و بدست میداشت تالشکر رسول بدان گذر میکرد ». بر گرد این مناقبیان حلقه هایی از شیعه و گاه مردم دیگر تشکیل میشد، و در هر دیار که شیعیان بودند محلات معینی برای این کار اختصاص می یافت ... مناقب خوانان اشعار را از آثار شاعران شیعه مذهب که یکی از مشاهیر آنان در قرن ششم قوامی رازی است، انتخاب میکردند...

... اهل سنت هم در برابر شیعیان بی کار ننشسته و آنان هم دسته های دیگری بنام « فضائل خوان » یا « فضائلی » تربیت کرده بودند. فضائل خوانان هم در بازارها فضائل ابوبکر و عمر و دشنامهای رافضیان و ذکر اصول جبر و تشبیه و امثال آنها را بشعر میخواندند و مسلماً در این کار از شیعه پیروی میکردند و میخواستند اثر تبلیغات آنانرا بدین نحو ضعیف سازند؛ و بقول شیعه در برابر مغازی علی علیه السلام آنان کسانی را بر آن داشتند « تا مغازیهای بدروغ و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیاز و کاوس و زال و غیر ایشان، و خوانندگان این ترهات را در اسواق بلاد ممکن کردند تا میخوانند، که رد باشد بر شجاعت و فضل امیرالمومنین و هنوز این بدعت باقی است که باتفاق امت محمد مصطفی مدح گرگان خوانند بدعت و ضلالت است » (کتاب بعضی مثالب ص ۳۴ و ۳۵) و گویا علمای شیعه فراموش کرده بودند که بزرگترین شاعر شیعی که خود بوجود او مباحثات میکردند آن سخنان را که ایشان ترهات می نامیده اند، بنظم بلیغ کشیده بود، و او فردوسی طوسی شاعر نام آور ایران است . حقیقت امر آنست که ایرانیان قرن ششم مانند قرون قبل و بعد هنوز داستانهای کهن را بصورت نقل روایت میکردند، ولی شیعه بسبب بعضی اخبار از شنیدن آنها

اگر اه داشته و مغازی بنی هاشم را بر آنها ترجیح میداده اند و حماسه های دینی شیعه از همین راه فراهم آمده است^{۲۲}.

جالبترین قسمت آنچه در فوق ذکر شد آنست که بالاخره برای نقل و روایت (اینجا نقل مذهبی) جاهای خاصی در نظر گرفته شد، و مردم می دانستند که در فلان جای مناقب حضرت علی را میخوانند، یا در فلان جای دیگر فضائل سه خلیفه را . و احتمال میرود که فضایل خوان یا مناقب خوان در آن محل خاص بر بالای بلندی یا سکونی قرار میگرفته تا بتواند تسلط بیشتری بر جمعیت داشته باشد، و یا - به پیروی از اصل طبیعی - مرکزی برای حلقه جمعیت بوجود آورد .

فضائل خوانی بعدها هم که علت این کار از میان رفت، بصورت حاشیه ای در کارهای معر که گیران باقی ماند و هنوز در معر که ها و غیره مدتی از برنامه معر که گیر را خواندن فضایل ابوالفضل، یا حضرت علی و غیره می گیرد.

✽

در ۶۲۶ هـ حمله مغول به ایران شروع شد...

۲۲ - ملخص صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۴ کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » -
تالیف دکتر صفا (ابن سینا - ۱۳۳۶) ۲۵